

این خصوصیات را در نیابد ، نه میتواند انقلاب را رهبری کند و نه میتواند آنرا بسر منزل پیروزی رساند ، و از طرف خلق طرد خواهد شد و چون موجودی بيمقدار فقط میتواند در کنج انزوای خویش به گریه و زاری پردازد .

۴ - انقلاب چین بخشی از انقلاب جهانی است

خصوصیت تاریخی انقلاب چین عبارتست از تقسیم آن بدو مرحله ؛ دموکراسی و سوسیالیسم . در مرحله اول موضوع بر سر دموکراسی بمعنای عام آن نیست ، بلکه سخن بر سر دموکراسی نوع چینی ، دموکراسی نوع خاص و نوین است ، یعنی دموکراسی نوین . اما این خصوصیت تاریخی چگونه تشکیل شده است ؟ آیا این خصوصیت در صد سال پیش هم وجود داشته یا اینکه اخیراً پدید آمده است ؟

کافی است که کمی بمطالعه تکامل تاریخ چین و جهان بپردازیم تا دریابیم که این خصوصیت بلافاصله پس از جنگ تریاک پدیدار نگشت ، بلکه دیرتر ، پس از جنگ امپریالیستی جهانی اول و انقلاب اکتبر روسیه شکل گرفت . اکنون میپردازیم به جریان پیدایش آن .

از خصیلت مستعمره ، نیمه مستعمره و نیمه فئودالی جامعه کنونی چین بروشنی نتیجه میشود که انقلاب چین باید بدو مرحله تقسیم گردد : مرحله نخست ، تبدیل این جامعه مستعمره ، نیمه مستعمره و نیمه فئودالی به جامعه‌ای مستقل و دموکراتیک ؛ مرحله دوم ، پیشبرد انقلاب و بنای جامعه‌ای سوسیالیستی . در حال حاضر ، انقلاب چین نخستین مرحله را میگذراند .

دوره تدارکی نخستین مرحله از جنگ تریاک . ۱۸۴۰ آغاز گردید ، یعنی

از هنگامیکه جامعه چین تغییر خود را از جامعه فئودالی به جامعه نیمه مستعمره و نیمه فئودالی آغاز کرد . سپس جنبش تای پین ، جنگ چین و فرانسه ، جنگ چین و ژاپن ، نهضت رفرمیستی ۱۸۹۸ ، انقلاب ۱۹۱۱ ، جنبش ۴ مه ، لشکرکشی بشمال ، جنگ انقلاب ارضی و بالاخره جنگ مقاومت ضد ژاپنی کنونی پیش آمدند . این دوره‌های متعدد مجموعاً يك قرن کامل را دربر میگیرند و در مفهوم معینی نخستین مرحله را تشکیل میدهند . طی این دوره‌ها خلق چین در فرصتهای مختلف و باندازه‌های گوناگون این نخستین مرحله را پیموده و علیه امپریالیسم و نیروهای فئودالی ، بخاطر ساختمان جامعه‌ای مستقل و دموکراتیک و بخاطر انجام نخستین انقلاب مبارزه کرده‌است . انقلاب ۱۹۱۱ بمعنای کاملتری آغاز این انقلاب است . این انقلاب از نظر خصلت اجتماعی انقلاب بورژوا - دموکراتیک است و نه انقلاب پرولتاریائی - سوسیالیستی . این انقلاب تاکنون انجام نیافته و هنوز به مساعی فراوانی نیازمند است ، زیرا دشمنان آن هنوز خیلی نیرومندند . هنگامیکه دکتر سون یاتسن میگفت : ” انقلاب هنوز بسرانجام نرسیده است ، رفقای من همچنان باید بمبارزه ادامه دهند “ ، درست همین انقلاب بورژوا - دموکراتیک را در نظر داشت .

معذک انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین ، از موقع بروز جنگ امپریالیستی جهانی اول در ۱۹۱۴ و تأسیس دولت سوسیالیستی بر روی يك ششم کره ارض که نتیجه انقلاب اکتبر روسیه ۱۹۱۷ بشمار میرود ، دستخوش تغییری شده است .

پیش از این وقایع ، انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین به مقوله انقلاب جهانی بورژوا - دموکراتیک کهنه تعلق داشت و بخشی از انقلاب جهانی بورژوا - دموکراتیک کهنه بود .

پس از این وقایع ، انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین به مقوله انقلاب بورژوا - دموکراتیک نوین متعلق گردید و از نظر جبهه‌بندی در انقلاب بصورت بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی درآمد .

چرا ؟ برای آنکه جنگ امپریالیستی جهانی اول و نخستین انقلاب سوسیالیستی پیروزمند ، انقلاب اکبر ، تمام جریان تاریخ جهانی را تغییر داده و حلول عصر جدیدی را در تاریخ جهان اعلام کرد .

در دورانی که جبهه سرمایه‌داری جهانی در قسمتی از کره زمین (برابر يك ششم سطح زمین) فرو ریخته و در قسمتهای دیگر پوسیدگی خود را بوضوح مینمایاند ، در دورانی که بخش باقی‌مانده جهان سرمایه‌داری بدون تکیه بیشتر بر مستعمرات و نیمه مستعمرات نمیتواند بزندگی خود ادامه دهد ، در دورانی که دولت سوسیالیستی تأسیس شده و آمادگی خود را برای پشتیبانی از جنبش آزادیبخش تمام مستعمرات و نیمه مستعمرات اعلام میدارد ، در دورانی که پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری روزبروز از زیر نفوذ احزاب سوسیال - امپریالیستی سوسیال دموکرات آزاد میشود و پشتیبانی خود را از جنبش آزادیبخش مستعمرات و نیمه مستعمرات اعلام میدارد ، در چنین دورانی چنانچه در هر کشور مستعمره و نیمه مستعمره انقلاب علیه امپریالیسم ، یعنی علیه بورژوازی بین‌المللی و یا سرمایه‌داری بین‌المللی برپا شود ، این انقلاب دیگر نه به مقوله انقلاب جهانی بورژوا - دموکراتیک کهنه ، بلکه به مقوله نوین تعلق دارد ؛ این انقلاب از این پس دیگر بخشی از انقلاب جهانی بورژوائی و یا سرمایه‌داری کهنه نیست ، بلکه بخشی از انقلاب جهانی نوین ، یعنی از انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی است . این مستعمرات و نیمه مستعمرات انقلابی دیگر نمیتوانند بمشابه متحدین جبهه جهانی ضد انقلابی سرمایه‌داری بشمار آیند ؛ آنها

دیگر به متحدین جبهه جهانی انقلابی سوسیالیسم تبدیل گردیده‌اند .
 با آنکه چنین انقلابی در مستعمرات و نیمه مستعمرات ، در نخستین
 مرحله یا نخستین گام خود از لحاظ خصلت اجتماعی هنوز اصولاً يك انقلاب
 بورژوا - دموکراتیک است و درخواستهای عینی آن در جهت گشودن راه
 رشد سرمایه‌داری سیر میکند ، معذک این انقلاب دیگر از نوع انقلاب کهنه
 نیست که بورژوازی آنرا رهبری میکند و هدفش استقرار جامعه سرمایه‌داری
 و دولت دیکتاتوری بورژوازی است ، بلکه انقلاب نوع جدیدی است
 که پرولتاریا آنرا رهبری میکند و هدفش در مرحله نخست ، برقراری جامعه
 دموکراسی نوین و دولت دیکتاتوری مشترک کلیه طبقات انقلابی است .
 از اینرو این انقلاب درست برای رشد سوسیالیسم راه باز هم وسیعتری را
 میگشاید . این انقلاب در حرکت خود به پیش برحسب تغییراتی که در
 اردوی دشمن و در صفوف متحدین روی میدهد ، بچندین دوره تقسیم میشود ،
 ولی خصلت اساسی آن بدون تغییر باقی میماند .

چنین انقلابی امپریالیسم را از اساس مورد ضربه قرار میدهد و از
 اینجهت امپریالیسم آنرا قبول نمیکند ، بلکه با آن بمبارزه برمیخیزد . اما
 این انقلاب از طرف سوسیالیسم مورد قبول واقع میشود و دولت سوسیالیستی
 و پرولتاریای بین‌المللی سوسیالیستی به آن یاری میرسانند .
 از اینرو است که چنین انقلابی نمیتواند به بخشی از انقلاب جهانی
 پرولتاریائی - سوسیالیستی تبدیل نگردد .

” انقلاب چین بخشی از انقلاب جهانی است “ ، این تز صحیح از
 همان دوره نخستین انقلاب بزرگ چین در سالهای ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ مطرح
 گردید . این تز از طرف کمونیستهای چین مطرح شد و از جانب تمام
 کسانی که در آنموقع در مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی شرکت داشتند ،

سورد تأیید قرار گرفت . معذلك اهمیت این تئوری در آن روزها بخوبی توضیح داده نشد و لذا درك انسان از این مسئله هنوز مبهم بود . این " انقلاب جهانی " دیگر انقلاب جهانی کهنه نیست - دوران انقلاب جهانی بورژوائی کهنه مدت‌هاست بسر رسیده است ، بلکه يك انقلاب جهانی نوین ، انقلاب جهانی سوسیالیستی است . بهمین قسم منظور از " بخش " دیگر بخش انقلاب بورژوائی کهنه نیست ، بلکه بخش انقلاب سوسیالیستی نوین است . این تغییر فوق‌العاده عظیمی است ، تغییری که نظیر آن نه در تاریخ چین پیدا شده است و نه در تاریخ جهان . این تز صحیح که از جانب کمونیستهای چین مطرح شد ، از تئوری استالین سرچشمه میگیرد .

استالین در سال ۱۹۱۸ در رساله‌ای بمناسبت نخستین سالگرد انقلاب اکتبر نوشت :

اهمیت جهانی عظیم انقلاب اکتبر بطور عمده در اینست که این انقلاب

(۱) - حدود مسئله ملی را توسعه بخشیده و آنرا از مسئله خاص مبارزه با ستم ملی در اروپا به مسئله عام رهائی ملل ستمدیده ، مستعمرات و نیمه مستعمرات از یوغ امپریالیسم تبدیل کرده است ؛

(۲) - امکانات وسیع و راههای عملی را برای این رهائی باز کرده و بدینترتیب تا حدود بسیاری امر رهائی ملل ستمدیده باختر و خاور را تسهیل کرده و آنها را به جریان مشترك مبارزه پیروزمند علیه امپریالیسم کشانیده است ؛

(۳) - بدینترتیب میان باختر سوسیالیستی و خاور اسیر پلی

کشیده و يك جبهه جدید انقلابات علیه امپریالیسم جهانی ، از

پرولتراهاى باختر از طريق انقلاب روسيه تا ملل ستمدیده خاور، ایجاد کرده است (۴).

پس از نگارش این رساله استالین بارها این تئوری را رشد و تکامل داده که انقلابات در مستعمرات و نیمه مستعمرات از مقوله کهنه جدا شده و بخشی از انقلاب پرولتاریائی - سوسیالیستی گردیده‌اند. این تئوری را استالین ضمن مقاله‌ای که در ۳ ژوئن ۱۹۲۵ بمناسبت بحث با ناسیونالیستهای یوگوسلاوی آنزمان انتشار یافت، با روشنی و دقت تمام تشریح کرده است. این مقاله تحت عنوان «باردیگر درباره مسئله ملی»، در کتاب «استالین درباره مسئله ملی» که توسط جان جون شی ترجمه شده، شامل گردیده است. در این مقاله بخش زیر را میخوانیم:

سمیچ به قسمتی از جزوه استالین «مارکسیسم و مسئله ملی» استناد میجوید که در پایان سال ۱۹۱۲ نوشته شده است. در این قسمت گفته میشود که «مبارزه ملی در شرایط سرمایه‌داری رشد یابنده، مبارزه میان خود طبقات بورژوائی است.» معلوم است او میکوشد بدین وسیله به صحت فرمول خویش که اهمیت اجتماعی جنبش ملی را در شرایط تاریخی کنونی تعریف مینماید، اشاره کند. اما جزوه استالین پیش از جنگ امپریالیستی نوشته شده، یعنی در زمانیکه مسئله ملی در نظر مارکسیستها هنوز مسئله‌ای دارای اهمیت جهانی نبود، در زمانیکه مطالبه اساسی مارکسیستها در مورد حق تعیین سرنوشت، بمثابة بخشی از انقلاب بورژوا - دموکراتیک تلقی میشد و نه بمثابة بخشی از انقلاب پرولتاریائی. خنده‌آور است اگر مشاهده نشود که از آنزمان بعد اوضاع بین‌المللی از ریشه تغییر کرده است و جنگ از یکسو و انقلاب اکتبر در روسیه از سوی دیگر مسئله

ملی را از بخشی از انقلاب بورژوا - دموکراتیک به بخشی از انقلاب پرولتاریائی - سوسیالیستی تبدیل نمودند . در اکتبر ۱۹۱۶ لنین در مقاله خود « تراژنامه بحث درباره حق تعیین سرنوشت » گفت که نکته اساسی مسئله ملی در مورد حق تعیین سرنوشت دیگر قسمتی از جنبش دموکراتیک عمومی نیست ، بلکه قسمت لاینفک انقلاب پرولتاریائی - سوسیالیستی عمومی شده است . من دیگر از آثار بعدی لنین و دیگر نمایندگان کمونیسم روسیه درباره مسئله ملی صحبتی بمیان نمیآورم . پس از همه اینها استناد سمیچ به آن قسمت از جزوه استالین که در دوران انقلاب بورژوا - دموکراتیک در روسیه نوشته شده و اکنون که در نتیجه وضع تاریخی جدید ، ما در عصری نوین ، در عصر انقلاب پرولتاریائی کام گذارده ایم ، چه معنایی میتواند داشته باشد ؟ معنی آن فقط میتواند این باشد که سمیچ در خارج از زمان و مکان ، در خارج از هرگونه ارتباط با وضعیت تاریخی زنده نقل قول میکند و بدین ترتیب ابتدائی ترین مبادی دیالکتیک را نقض میکند ، بدون توجه به این نکته که یک چیز صحیح در یک اوضاع و احوال تاریخی میتواند در اوضاع و احوال تاریخی دیگر غلط از آب درآید .

از اینجا معلوم میشود که دو نوع انقلاب جهانی وجود دارد . نوع اول انقلاب جهانی متعلق بمقوله بورژوائی و یا سرمایه داری است . دوران این انقلاب جهانی مدت هاست سپری شده است ؛ دوران این انقلاب موقعی بسر آمد که جنگ امپریالیستی جهانی اول در ۱۹۱۴ در گرفت و بویژه هنگامیکه در ۱۹۱۷ انقلاب اکتبر در روسیه روی داد . از آن زمان نوع دوم انقلاب جهانی آغاز گردید - انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی .

نیروی عمده این انقلاب را پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری تشکیل می‌دهد و ملل ستمدیده مستعمرات و نیمه مستعمرات بمثابة متحدین آن بشمار می‌آیند. این مهم نیست که چه طبقاتی، چه احزاب و گروه‌های سیاسی یا چه شخصیت‌هایی از ملل ستمدیده در انقلاب شرکت می‌جویند، و این مهم نیست که آنها به این نکته آگاهی دارند یا نه و یا آنها آنرا ذهنی درک میکنند یا نه، تا زمانی‌که آنها در برابر امپریالیسم مبارزه برخیزند، انقلاب آنها بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی گردیده و خود آنها متحدین این انقلاب را تشکیل می‌دهند.

امروز انقلاب چین اهمیت بازم بیشتر یافته است. امروز ما بدورانی رسیده‌ایم که در آن بر اثر بحرانهای اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری، جهان هر روز عمیقتر در جنگ جهانی دوم فرو میرود، بدورانی که اتحاد شوروی بمرحله گذار از سوسیالیسم به کمونیسم رسیده و قادر است پرولتاریا و ملل ستمدیده سراسر جهان را در مبارزه علیه جنگ امپریالیستی و ارتجاع سرمایه‌داری رهبری کند و یاری دهد، بدورانی که پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری خود را آماده می‌سازد تا سرمایه‌داری را واژگون ساخته و سوسیالیسم را بناگذارد، بدورانی که پرولتاریا، طبقه دهقان، روشنفکران و بخشهای دیگر خرده بورژوازی چین تحت رهبری حزب کمونیست چین به نیروی سیاسی مستقل بزرگی تبدیل شده‌اند. آیا ما امروز در چنین دورانی نباید بر این عقیده باشیم که اهمیت جهانی انقلاب چین بازم بیشتر افزایش یافته است؟ بنظر من ما باید بر این عقیده باشیم. انقلاب چین بخش بزرگی از انقلاب جهانی است.

با آنکه نخستین مرحله انقلاب چین (که خود به دوره‌های متعدد کوچکی تقسیم میشود) بنا بر خصیلت اجتماعی خود انقلاب بورژوا -

دموکراتیک طراز نوین است و هنوز انقلاب پرولتاریائی - سوسیالیستی نیست ، معذک از مدت‌ها پیش به بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی بدل گردیده است و هم اکنون بالاتر از آن بخش بزرگ این انقلاب جهانی و متحد کبیر آنرا تشکیل میدهد . نخستین گام یا نخستین مرحله این انقلاب مسلماً بنای جامعه سرمایه‌داری تحت دیکتاتوری بورژوازی چین نیست و نمیتواند هم باشد ، بلکه با بنای جامعه دموکراسی نوین تحت دیکتاتوری مشترک کلیه طبقات انقلابی چین که در رأس آنها پرولتاریای چین قرار دارد ، پایان میپذیرد . و سپس انقلاب بسوی مرحله دوم ، مرحله ساختمان جامعه سوسیالیستی در چین پیش خواهد رفت . اینست اساسی‌ترین خصوصیت انقلاب کنونی چین ، اینست جریان انقلابی نوین بیست سال اخیر (از جنبش ۴ مه ۱۹۱۹) ، اینست مضمون زنده و مشخص انقلاب کنونی چین .

۵ - سیاست دموکراسی نوین

انقلاب چین بدو مرحله تاریخی تقسیم میشود که نخستین مرحله آن انقلاب دموکراتیک نوین است ، و خصوصیت تاریخی جدید انقلاب چین در همین جاست . این خصوصیت جدید چگونه در مناسبات سیاسی و مناسبات اقتصادی درونی چین بطور مشخص بیان مییابد ؟ ما در زیر به توضیح این مسئله میپردازیم .

قبل از جنبش ۴ مه ۱۹۱۹ (که پس از جنگ امپریالیستی جهانی اول در ۱۹۱۴ و انقلاب اکتبر روسیه ۱۹۱۷ روی داد) رهبر سیاسی انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین خرده بورژوازی و بورژوازی چین (روشنفکران

آنها) بودند. در آنموقع پرولتاریای چین هنوز بمشابه يك نیروی طبقاتی آگاه و مستقل وارد صحنه میامی نشده بود بلکه بمشابه دنباله‌رو خرده بورژوازی و بورژوازی در انقلاب شرکت داشت. چنین بود وضع پرولتاریای چین در زمان انقلاب ۱۹۱۱.

بعد از جنبش ۴ مه با آنکه بورژوازی ملی چین شرکت خود را در انقلاب ادامه داد، رهبر سیاسی انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین دیگر بورژوازی چین نبود، بلکه پرولتاریای چین بود. پرولتاریای چین در این زمان بعلت پختگی خود و تأثیر انقلاب روسیه بسرعت به يك نیروی سیاسی آگاه و مستقل تبدیل گردید. این حزب کمونیست چین بود که شعار "مرگ بر امپریالیسم" را به پیش کشید و برنامه کامل سرتاسر انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین را اعلام داشت، و این حزب کمونیست چین بود که به تنهایی انقلاب ارضی را بمرحله اجرا گذاشت. از آنجائی که بورژوازی ملی چین، بورژوازی کشوری مستعمره و نیمه مستعمره و زیر ستم امپریالیسم است، حتی در دوران امپریالیسم، در دوره‌های معین و تا درجه معینی کیفیت انقلابی خود را در مبارزه علیه امپریالیسم خارجی، دولتهای بوروکراتها و دیکتاتورهای نظامی کشور خود (نمونه‌های مبارزه علیه گروههای اخیر را میتوان در دوره‌های انقلاب ۱۹۱۱ و لشکرکشی بشمال یافت) حفظ میکند و میتواند با پرولتاریا و خرده بورژوازی در مبارزه علیه دشمنانی که حاضر است با آنها مبارزه کند، متحد شود. تفاوت میان بورژوازی چین و بورژوازی امپراطوری روسیه قدیم در همین است. از آنجا که امپراطوری روسیه قدیم امپریالیسم میلیتاریستی - فتودالی بود که به کشورهای دیگر تجاوز میکرد، بورژوازی روسیه فاقد هرگونه کیفیت انقلابی بود. در آنجا وظیفه پرولتاریا عبارت بود از مبارزه

علیه بورژوازی و نه اتحاد با آن . ولی بورژوازی ملی چین در دوره‌های معین و تا درجه معینی هنوز دارای کیفیت انقلابی است ، زیرا که چین کشوری است مستعمره ، نیمه مستعمره و قربانی تجاوز . در اینجا وظیفه پرولتاریا اینست که این کیفیت انقلابی بورژوازی ملی را از نظر دور ندارد و با آن جبهه متحدی علیه امپریالیسم و دولتهای بوروکراتها و دیکتاتورهای نظامی تشکیل دهد .

اما در عین حال درست باین علت که بورژوازی ملی چین بورژوازی کشوری مستعمره و نیمه مستعمره است و در نتیجه از نظر اقتصادی و سیاسی بسیار ضعیف است ، دارای کیفیت دیگری نیز است یعنی تمایل به سازش با دشمنان انقلاب . بورژوازی ملی چین حتی هنگامیکه در انقلاب شرکت میجوید ، مایل نیست از امپریالیسم یکباره ببرد ، بعلاوه این بورژوازی با استثمار در روستا از راه بهره‌مالکانه پیوند نزدیک دارد ، از اینرو نه میخواهد و نه میتواند امپریالیسم را از اساس براندازد ، چه رسد به سرنگون ساختن کامل نیروهای فئودالی . بدین ترتیب بورژوازی ملی چین قادر نیست هیچیک از دو مسئله اساسی انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین را حل کند یا هیچیک از دو وظیفه اساسی آنرا به انجام برساند . اما بورژوازی بزرگ چین که گومیندان نماینده آنست ، در تمام دوران طولانی از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۷ خود را در آغوش امپریالیسم افکند و با نیروهای فئودالی علیه خلق انقلابی اتحاد بست . بورژوازی ملی چین نیز در ۱۹۲۷ و مدتی بعد از آن در کنار ضد انقلاب قرار گرفت . در دوران جنگ مقاومت ضد ژاپنی بخشی از بورژوازی بزرگ که نماینده آن وان چین وی است ، دوباره در برابر دشمن سر تسلیم فرود آورد و نمونه تازه‌ای از خیانت بورژوازی بزرگ بدست داد . اینست يك تفاوت میان بورژوازی چین و بورژوازی کشورهای اروپا و

آمریکا در گذشته و بویژه بورژوازی فرانسه . در کشورهای اروپا و آمریکا و بویژه در فرانسه ، هنگامیکه بورژوازی این کشورها هنوز در عصر انقلابات بسر میبرد ، انقلابهای بورژوائی آنجا نسبتاً پیگیر بودند ؛ ولی بورژوازی چین حتی این پیگیری را هم ندارد .

شرکت احتمالی در انقلاب از یکسو و تمایل به سازش با دشمنان انقلاب از سوی دیگر - چنین است خصلت دوگانه بورژوازی چین که سر دو راهی قرار دارد . حتی بورژوازی اروپا و آمریکا در گذشته نیز دارای یک چنین خصلت دوگانه بوده است . آنها در برابر دشمن نیرومند با کارگران و دهقانان متحد گشته و علیه آن بمبارزه بر میخیزند ، اما هنگامیکه کارگران و دهقانان بیدار میشوند ، آنها روی برتافته و علیه کارگران و دهقانان با دشمن وحدت میکنند . این قانونمندی عمومی است که در مورد بورژوازی کشورهای مختلف جهان صدق میکند ، منتها این صفت در مورد بورژوازی چین برجسته تر بعشتم میخورد .

در چین کاملاً واضح است هر کس که بتواند خلق را در واژگون ساختن امپریالیسم و نیروهای فئودالی رهبری کند ، اعتماد خلق را بخود جلب خواهد کرد ، زیرا که امپریالیسم و نیروهای فئودالی ، بویژه امپریالیسم دشمنان سوگند خورده خلق اند . امروز هر کس که بتواند خلق را در بیرون راندن امپریالیسم ژاپن رهبری کند و رژیم دموکراتیک را برقرار سازد ، منجی خلق خواهد بود . تاریخ نشان داده است که بورژوازی چین قادر به انجام این وظیفه نیست ، انجام این وظیفه ناگزیر بر عهده پرولتاریا قرار میگیرد .

بنابر این در هر حال پرولتاریا ، دهقانان ، روشنفکران و بخشهای دیگر خرده بورژوازی چین آن نیروهای اساسی را تشکیل میدهند که تعیین کننده

سرنوشت کشوراند. این طبقات که بعضی از آنها بیدار شده‌اند و بعضی دیگر در حال بیدار شدن‌اند، در جمهوری دموکراسی چین الزاماً اجزاء اساسی ساخت دولت و ساخت قدرت سیاسی را تشکیل خواهند داد و پرولتاریا نیروی رهبری کننده آن خواهد بود. جمهوری دموکراسی چین که امروز ما می‌خواهیم برقرار کنیم، فقط میتواند جمهوری دموکراسی‌ای باشد که در آن دیکتاتوری مشترک تمام عناصر ضد امپریالیستی و ضد فئودالی برهبری پرولتاریا اعمال میشود، یعنی جمهوری دموکراسی نوین، جمهوری سه اصل نوین واقعاً انقلابی خلق که شامل سه اصل سیاسی اساسی میباشد. این جمهوری دموکراسی نوین از یکسو با جمهوریهای سرمایه‌داری نوع کهنه اروپا و آمریکا که در آنها دیکتاتوری بورژوازی برقرار است، تفاوت دارد، زیرا که اینها جمهوریهای دموکراسی کهنه‌اند و این نوع جمهوری از مد افتاده است؛ و از سوی دیگر با جمهوری سوسیالیستی نوع شوروی تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیز فرق دارد، این نوع جمهوری سوسیالیستی هم اکنون در اتحاد شوروی برومند میشود و بعلاوه در تمام کشورهای سرمایه‌داری استقرار خواهد یافت و بدون شك شکل مسلط ساخت دولت و ساخت قدرت سیاسی در تمام کشورهای صنعتی پیشرفته خواهد گردید؛ اما در طول يك دوران معین تاریخی، این نوع جمهوری هنوز برای انقلابات کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره مناسب نیست. بهمین جهت آن شکل دولتی که انقلابات تمام کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در طول این دوران معین تاریخی باید برگزینند، فقط میتواند شکل سوسی باشد، شکلی که ما آنرا جمهوری دموکراسی نوین مینامیم. این شکل برای يك دوران معین تاریخی مناسب است و بنابراین يك شکل گذراست، معیناً شکلی است ضروری و نمیتوان از آن صرف‌نظر کرد.

از اینرو سیستمهای مختلف دولت در جهان بنا بر ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی آنها بطور اساسی بر سه نوع اند : اول جمهوری دیکتاتوری بورژوازی ، دوم جمهوری دیکتاتوری پرولتاریا و سوم جمهوری تحت دیکتاتوری مشترک چند طبقه انقلابی .

نوع اول دولتهای دموکراسی کهنه است . امروز پس از بروز جنگ امپریالیستی دوم محیط دموکراتیک از بسیاری کشورهای سرمایه داری رخت بر بسته و این کشورها یا زیر چنگال يك دیکتاتوری نظامی و خونین بورژوازی در آمده اند و یا در حال چنین تحولی میباشند . بعضی دولتهائی را که در آنها دیکتاتوری مشترک مالکان ارضی و بورژوازی بر قرار است ، میتوان در این نوع جای داد .

نوع دوم در اتحاد شوروی وجود دارد ، و شرایط برای پیدایش آن هم اکنون در کشورهای مختلف سرمایه داری در حال تکوین است . در آینده این نوع سیستم دولت برای دوره معینی در جهان شکل مسلط خواهد بود . نوع سوم شکل دولتی گذرائی است که انقلابات کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره باید برگزینند . هر يك از این انقلابات بناچار ویژگیهائی خواهد داشت ، اما اینها در قبال مشابهت عمومی تفاوتهای کوچکی بیش نیستند . هر موقع که از انقلابات در مستعمرات و نیمه مستعمرات سخن بمان میآید ، ساخت دولت و ساخت قدرت سیاسی آنها در اساس خود الزاماً یکسان خواهد بود ، یعنی يك دولت دموکراسی نوین خواهد بود که در آن دیکتاتوری مشترک چند طبقه ضد امپریالیستی اعمال میشود . در چین امروزی این شکل دولت دموکراسی نوین ، شکل جبهه متحد ضد ژاپنی بخود میگیرد . این شکل دولتی ضد ژاپنی و ضد امپریالیستی و همچنین نماینده اتحاد چندین طبقه انقلابی و جبهه متحد است . اما متأسفانه با آنکه

جنگ مقاومت مدتهاست ادامه دارد ، کار دموکراتیزه کردن بجز در مناطق پایگاهی دموکراتیک ضد ژاپنی که از طرف حزب کمونیست رهبری میشود ، بطور کلی در اغلب مناطق هنوز آغاز نگردیده است ، و امپریالیسم ژاپن از این اساسی‌ترین نقطه ضعف استفاده کرده و بلامانع هجوم خود را به پیش میراند . اگر در سیاست تغییری روی ندهد ، سرنوشت ملت در خطر بزرگی قرار خواهد گرفت .

موضوع مورد بحث در اینجا مسئله "سیستم دولت" است . درباره این مسئله از اواخر سلسله تسین چند ده سال است که مشاجره میشود و هنوز روشن نشده است . در واقع این موضوع فقط مربوط به مسئله موقعیت طبقات اجتماعی مختلف در دولت است . بورژوازی پیوسته این اختلاف در موقعیت طبقاتی را مسکوت گذاشته و تحت لفافه باصطلاح "ملت" دیکتاتوری طبقه واحد را اعمال میکند . این استعاره بیچوجه بسود خلق انقلابی نیست و باید آنرا با وضوح تمام برعکس ساخت . اصطلاح "ملت" را میتوان بکار برد ، ولی نباید ضد انقلابیون و خائنین بملت را در بر گرفت . دیکتاتوری کلیه طبقات انقلابی علیه ضد انقلابیون و خائنین بملت ، اینست آن دولتی که ما امروز بدان احتیاج داریم .

در دوران ما باصطلاح سیستم دموکراتیک در کشورهای مختلف معمولاً در انحصار بورژوازی است ، و صرفاً بافزایی برای اعمال مسم نسبت به مردم عادی مبدل گشته است . اما اصل دموکراسی گومیندان سیستم دموکراتیکی است که مردم عادی همه باید از آن سهم بگیرند ، نه آنکه از آن عده اندکی باشد .

اینست بیان جدی مانیفست نخستین کنگره ملی گومیندان منعقد در ۱۹۲۴ در دوران همکاری میان گومیندان و حزب کمونیست . ولی از شانزده سال

باینطرف ، خود گومیندان این بیانیه را زیر پا گذارده و کار را به بحران و خیمی کشانیده که امروز گریبان گیر کشور ماست . اینست خطای فاحشی که گومیندان مرتکب شده است ؛ امیدواریم که او این خطا را در آتش جنگ ضد ژاپنی از خود بزدايد .

اما "سیستم قدرت" مسئله ایست که به شکل ساخت قدرت سیاسی مربوط میشود ، به شکلی که طبقات اجتماعی معین ، هنگام برقراری ارگانهای قدرت سیاسی بر میگزینند تا با دشمنان به نبرد پردازند و از خویش دفاع کنند . در صورتیکه ارگانهای قدرت سیاسی شکل مناسبی نداشته باشد ، سخنی هم از دولت نمیتواند بمیان آید . چین امروز میتواند سیستم کنفرانس نمایندگان خلق سراسر کشور ، استان ، شهرستان ، بخش تا دهستان را بپذیرد ؛ این کنفرانسها در تمام مدارج ارگانهای قدرت دولتی را انتخاب میکنند . ولی باید يك سیستم انتخاباتی واقعاً همگانی ، مساوی برای همه ، بدون تمایز مرد و زن ، معتقدات ، ثروت ، آموزش و غیره برقرار گردد ، تنها چنین سیستمی میتواند با موقعیت هر يك از طبقات انقلابی در دولت وفق دهد ، بسود بیان اراده خلق و رهبری مبارزات انقلابی باشد ، و روح دموکراسی نوین را تجسم بخشد . این سیستم همان سانترالیسم دموکراتیک است . فقط دولتی که بر اساس سانترالیسم دموکراتیک ساخته شده ، میتواند اراده تمام خلق انقلابی را بطور شایسته بیان کند و با دشمنان انقلاب با حداکثر انرژی به نبرد پردازد . اصل "نه آنکه از آن عده اندکی باشد" باید در ترکیب حکومت و ارتش تحقق یابد ؛ بدون سیستم دموکراتیک واقعی نمیتوان باین هدف دست یافت و این بان معناست که سیستم قدرت متناسب با سیستم دولت نخواهد بود .

سیستم دولت - دیکتاتوری مشترک کلیه طبقات انقلابی ، سیستم

قدرت - سانترالیسم دموکراتیک . اینست سیاست دموکراسی نوین ، اینست جمهوری دموکراسی نوین ، جمهوری جبهه متحد ضد ژاپنی ، جمهوری سه اصل نوین خلق که شامل سه اصل سیاسی اساسی است ، جمهوری چین که نام آن با واقعیت آن مطابقت دارد . آنچه امروز ما داریم ، نام جمهوری چین است نه واقعیت آن . باید کاری کرد که نام با واقعیت مطابقت کند - اینست وظیفه کنونی ما .

اینها هستند آن مناسبات سیاسی درونی که چین انقلابی و در حال مقاومت علیه ژاپن باید ایجاد کند و بهیچوجه نمیتواند ایجاد نکند ؛ اینست تنها جهت صحیح در زمینه کار " ساختمان کشور " در حال حاضر .

۶ - اقتصاد دموکراسی نوین

در چین باید يك چنین جمهوری برقرار گردد که هم در زمینه سیاسی و هم در زمینه اقتصادی يك جمهوری دموکراسی نوین باشد .

بانکهای بزرگ و مؤسسات صنعتی و تجارتي بزرگ باید بمالکیت دولت این جمهوری در آید .

تمام مؤسسات چینی و خارجی که یا خصلت انحصاری دارند و یا دامنه آنها از حدود ظرفیت اداره خصوصی بیرون است مانند بانکها، راه آهن ، امور هواپیمائی توسط دولت بهره‌برداری و اداره خواهد شد تا سرمایه خصوصی نتواند وسائل زندگی خلق را زیر نظارت خود گیرد . اینست اصل اساسی در مورد تحدید سرمایه .

این نیز بیان جدی مانیفست نخستین کنگره ملی گومیندان در زمان همکاری میان گومیندان و حزب کمونیست است . این مشی صحیح ساخت اقتصادی

جمهوری دموکراسی نوین است . اقتصاد دولتی در جمهوری دموکراسی نوین زیر رهبری پرولتاریا دارای خصلت سوسیالیستی است و در مجموع اقتصاد ملی نیروی رهبری کننده را تشکیل میدهد ، اما این جمهوری اشکال دیگر مالکیت خصوصی سرمایه‌داری را از بین نمیبرد و رشد تولید سرمایه‌داری را که " نتواند وسایل زندگی خلق را زیر نظارت خود گیرد " خدغن نمیکند ، زیرا که اقتصاد چین هنوز فوق‌العاده عقب افتاده است .

این جمهوری اقدامات لازم معینی اتخاذ خواهد کرد که زمین مالکان ارضی را مصادره کند و میان دهقانان بی زمین و کم زمین تقسیم نماید ، شعار دکتر سون یاتسن را که میگوید " زمین از آن کشتکار " به تحقق در آورد ، مناسبات فئودالی را از ده براندازد و زمین را به مالکیت خصوصی دهقانان مبدل گرداند . در روستا وجود اقتصاد دهقانان مرفه مجاز است . اینست اصل " برابری حقوق در مورد مالکیت زمین " . و " زمین از آن کشتکار " شعار صحیح برای این اصل است . بطور کلی در این مرحله سخن بر سر برقراری کشاورزی سوسیالیستی نیست ، ولی اشکال مختلف اقتصاد کثوپراتیوی که بر پایه " زمین از آن کشتکار " رشد مییابند ، حاوی عناصر سوسیالیستی است .

اقتصاد چین باید راه " تحدید سرمایه " و " برابری حقوق در مورد مالکیت زمین " را دنبال کند ، اقتصاد چین هرگز نباید " از آن عده اندکی باشد " ، هرگز نباید به يك مشت سرمایه‌دار و مالك ارضی اجازه داد که " وسایل زندگی خلق را زیر نظارت خود گیرند " و هرگز نباید اجازه داد که جامعه سرمایه‌داری نوع اروپا و آمریکا ایجاد شود و همچنین هرگز نباید گذاشت جامعه کهنه نیمه فئودالی دوام یابد . هر کس که جسارت ورزد برخلاف این سمت گام بردارد ، یقین نخواهد توانست به‌هدف

خویش دست یابد و با سر به زمین خواهد خورد .
 اینها هستند آن مناسبات اقتصادی درونی که چین انقلابی و در
 حال مقاومت علیه ژاپن باید برقرار سازد و ناگزیر برقرار خواهد ساخت .
 این اقتصاد ، اقتصاد دموکراسی نوین است .
 و سیاست دموکراسی نوین بیان فشرده این اقتصاد دموکراسی نوین
 است .

۷ - رد دیکتاتوری بورژوازی

يك چنین جمهوری که دارای سیاست و اقتصاد دموکراسی نوین
 است ، مورد تأیید بیش از ۹۰ درصد مردم کشور است و راه دیگری نیست .
 راه ایجاد جامعه سرمایه‌داری تحت دیکتاتوری بورژوازی چطور ؟
 البته این راه قدیمی را بورژوازی اروپا و آمریکا پیمود ، اما علیرغم آنکه
 مایلید یا نه وضع بین‌المللی و همچنین وضع داخلی امکان پیمودن این راه
 را به چین نمیدهد .

از دیدگاه وضع بین‌المللی ، این راه به بن بست میانجامد . ویژگی
 وضع بین‌المللی کنونی بطور اساسی عبارت است از مبارزه میان سرمایه‌داری
 و سوسیالیسم ، افول سرمایه‌داری و اعتلای سوسیالیسم . در وهله اول
 سرمایه‌داری بین‌المللی ، یعنی امپریالیسم اجازه نخواهد داد که جامعه
 سرمایه‌داری تحت دیکتاتوری بورژوازی در چین برقرار شود . تاریخ صد
 ساله اخیر چین ، درست تاریخ تجاوز امپریالیستی به چین است ، تاریخ
 مقابله امپریالیسم با استقلال و رشد سرمایه‌داری چین است . انقلابات گذشته
 چین در نتیجه سرکوب امپریالیسم شکست خوردند ، از اینرو شهیدان

انقلابی بیشماری در تمام عمر خود نسبت به امپریالیسم کینه و دشمنی میورزیدند. امروز امپریالیسم نیرومند ژاپن در اعماق چین نفوذ کرده و قصد دارد آنرا به مستعمره مبدل سازد؛ امروز این چین نیست که سرمایه‌داری خود را رشد و تکامل میبخشد، بلکه ژاپن است که سرمایه‌داری خود را در چین رشد و بسط میدهد؛ امروز بورژوازی چین نیست، بلکه بورژوازی ژاپن است که در چین دیکتاتوری اعمال میکند. درست است که امروز ما در دورانی هستیم که در آن امپریالیسم به واپسین دست و پا زدنهای خود مشغول است، او در آستانه مرگ است - امپریالیسم "سرمایه‌داری محتضر است" (۵). اما درست به این علت که امپریالیسم دوران احتضار خود را میگذراند، برای بقاء خود بیش از هر موقع دیگر به مستعمرات و نیمه مستعمرات وابسته است و هرگز به هیچیک از مستعمرات و نیمه مستعمرات اجازه نخواهد داد که چیزی مانند جامعه سرمایه‌داری تحت دیکتاتوری بورژوازی برقرار نماید. درست به این علت که امپریالیسم ژاپن در منجلاب بحران اقتصادی و سیاسی عمیقی فرو رفته، بسخن دیگر در آستانه مرگ است، مطلقاً لازم می‌بیند به چین هجوم برد و آنرا به مستعمره مبدل سازد و راه برقراری دیکتاتوری بورژوازی و رشد سرمایه‌داری ملی را بر آن ببندد. در وهله دوم، سوسیالیسم است که برقراری جامعه سرمایه‌داری را تحت دیکتاتوری بورژوازی اجازه نمیدهد. تمام قدرتهای امپریالیستی جهان دشمن ما هستند، و اگر چین خواهان استقلال باشد، بهیچوجه نمیتواند از کمک دولت سوسیالیستی و پرولتاریای بین‌المللی صرف نظر کند. بعبارت دیگر چین نمیتواند از کمک اتحاد شوروی چشم پوشد، نمیتواند از کمکی که پرولتاریای ژاپن و همچنین انگلستان، آمریکا، فرانسه، آلمان و ایتالیا از طریق مبارزهشان علیه سرمایه‌داری در کشور خود می‌رساند،

صرف نظر کند. با آنکه نمیتوان گفت که پیروزی انقلاب چین فقط پس از پیروزی انقلاب در ژاپن و همچنین انگلستان، آمریکا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، یا پیروزی در يك یا دو تا از این کشورها بدست خواهد آمد، ولی شك نیست که انقلاب چین نمیتواند پیروز شود مگر آنکه نیروی پرولتاریا در این کشورها بکار آید. بویژه کمک اتحاد شوروی برای پیروزی نهائی چین در جنگ مقاومت شرط مطلقاً لازم است. اگر کمک شوروی رد شود، انقلاب بشکست خواهد انجامید. آیا درسهای پیکارهای ضد شوروی بعد از ۱۹۲۷ (۶) بسیار روشن نیست؟ امروز دنیا دوران نوین انقلابات و جنگها را میگذراند، دوران نابودی اجتنابناپذیر سرمایه‌داری و رشد غلبه‌ناپذیر سوسیالیسم. در چنین شرایطی آیا يك تخیل پوچ نیست اگر کسی بخواهد در چین پس از پیروزی بر امپریالیسم و فئودالیسم يك جامعه سرمایه‌داری تحت دیکتاتوری بورژوازی برقرار نماید؟

اگر در نتیجه شرایط خاص (پیروزی بورژوازی در مبارزه علیه تجاوز یونان، ضعف زیاد پرولتاریا) بعد از جنگ امپریالیستی جهانی اول و انقلاب اکتبر، ما توانستیم شاهد پیدایش ترکیه کمالی باشیم که در آن يك دیکتاتوری بورژوازی کوچک کمالیستی (۷) برقرار شده بود، بعد از جنگ جهانی دوم و پایان ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی هیچگاه ترکیه دیگری بوجود نخواهد آمد، و با احتمال ضعیفتر، ترکیه‌ای با ۵۰ میلیون نفر جمعیت. بعلت شرایط خاص چین (ضعف و خصلت سازشکاری بورژوازی، قدرت پرولتاریا و پی‌گیری او در انقلاب) کار هیچوقت بسهولت ترکیه انجام نیافته است. آیا عناصر بورژوازی چین، پس از شکست نخستین انقلاب کبیر در ۱۹۲۷ درباره کمالیسم داد سخن ندادند؟ اما کمال چین کجاست؟ دیکتاتوری بورژوازی و جامعه سرمایه‌داری چین کجا هستند؟ بعلاوه

این باصطلاح ترکیه کمالی سرانجام مجبور شد خود را در آغوش امپریالیسم انگلستان و فرانسه بیندازد و بتدریج بیک نیمه مستعمره ، بیک بخش از جهان ارتجاعی امپریالیستی تبدیل گردد . در وضع بین‌المللی امروز ، هر "قهرمانی" در مستعمرات و نیمه مستعمرات یا خود را در جبهه امپریالیستی قرار میدهد و جزئی از نیروهای ضد انقلاب جهانی میگردد ؛ و یا در جبهه ضد امپریالیستی جای میگیرد و جزئی از نیروهای انقلاب جهانی میشود . او باید یکی از این دو راه را برگزیند ، راه دیگری نیست .

از دیدگاه وضع داخلی ، بورژوازی چین میبایستی درسهای لازم را میگرفت . در ۱۹۲۷ در موقعی که انقلاب تازه در سایه کوششهای پرولتاریا ، دهقانان و بخشهای دیگر خرده بورژوازی به پیروزی انجامید ، بورژوازی چین که بورژوازی بزرگ در رأس آن بود ، این توده‌های خلق را با یک لگد کنار زد ، ثمرات انقلاب را بانحصار خود در آورد و با امپریالیسم و نیروهای فئودالی اتحادی ضد انقلابی بست و مدت ده سال تمام نیروی خود را در جنگ "سرکوب کمونیستها" بکار انداخت . اما از آن چه نتیجه‌ای حاصل آمد ؟ امروز در حالی که دشمن نیرومند عمیقاً در سرزمین ما رخنه میکند و جنگ مقاومت ضد ژاپنی هم اکنون بیش از دو سال است ادامه دارد ، آیا شما باز هم میخواهید نسخه کهنه و منسوخ بورژوازی اروپا و آمریکا را کپی کنید ؟ "سرکوب کمونیستها" ده سال تمام طول کشید ، ولی این "سرکوب" به جامعه سرمایه‌داری تحت دیکتاتوری بورژوازی منتهی نگردید ، آیا شما فکر میکنید باز آزمایش کنید ؟ درست است که از راه این ده سال "سرکوب کمونیستها" یک "دیکتاتوری حزب واحد" برقرار شد ، اما این در واقع یک دیکتاتوری نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی است . و پس از چهار سال "سرکوب کمونیستها" (از

سال ۱۹۲۷ تا حادثه ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱) کار به "منچورگوه" منجر گردید؛ شش سال بعد از آن در ۱۹۳۷ هجوم اسپریالیسم ژاپن به جنوب دیوار بزرگ چین پیش آمد. امروز اگر باز هم کسانی بخواهند ده سال دیگر به "سرکوب کمونیستها" دست بزنند، این دیگر "سرکوب کمونیستها" از نوع جدید است که با نوع قدیم آن کمی تفاوت دارد. آیا هم اکنون تندپائی نیست که با پیشی گرفتن بر دیگران بار این امر جدید "سرکوب کمونیستها" را متهورانه بر عهده میگیرد؟ این شخص وان جین وی است که ضد کمونیست مرشناس از نوع جدید شده است. هر کس که میخواهد به دارودسته او پیوندد آزاد است، ولی در اینصورت آیا سرائیدن تمام نغمه‌هایی مانند دیکتاتوری بورژوازی، جامعه سرمایه داری، کمالیسم، دولت مدرن، دیکتاتوری حزب واحد، دکترین واحد باز هم شرم‌آورتر نخواهد بود؟ اگر به دارودسته وان جین وی نیوندند و بخواهند در مقاومت در برابر ژاپن شرکت جویند با این قصد که پس از پیروزی بر ژاپن، خلق را که علیه ژاپن نبرد کرده است، با یک لگد برانند، ثمرات پیروزی در مقاومت ضد ژاپنی را در انحصار خود بگیرند و "دیکتاتوری ابدی حزب واحد" را برقرار کنند، آیا این خواب و خیالی بیش نیست؟ "در برابر ژاپن مقاومت کنید!" "در برابر ژاپن مقاومت کنید!" ولی چه کسی باین مقاومت دست میزند؟ بدون کارگران، دهقانان و بخشهای دیگر خرده بورژوازی شما قدمی هم نمیتوانید بردارید. وانگهی هر کس جرأت کند به آنها لگدی بیندازد، خودش خرد خواهد شد. آیا این جزو معلومات ابتدائی نیست؟ اما سرسختان بورژوازی چین (من فقط سرسختان را در نظر دارم) گویا از گذشت بیست سال هیچ چیزی نیاموخته‌اند. آیا آنها را نمیشنوید که باز درباره "تجدید حزب کمونیست"،

«تعلیل حزب کمونیست» و «مبارزه با حزب کمونیست» داد سخن سر می‌دهند؟ مگر ندیدید که بدنبال «تدابیر بمنظور تجدید فعالیت احزاب بیگانه» «تدابیر بمنظور حل مسئله احزاب بیگانه» آمد و بعد هم «رهنمودهائی بمنظور حل مسئله احزاب بیگانه»؟ اما آخر اگر آنها «تجدید» و «تعلیل» را بهمین قسم ادامه دهند، این سوال پیش می‌آید که چه سرنوشتی برای ملت و چه سرنوشتی برای خود ذخیره میکنند؟ ما به این آقایان بسیار صمیمانه توصیه میکنیم که شش چشمهای خود را بروی چین و جهان، بروی آنچه که در داخل و خارج کشور میگردد، بروی وضع کنونی بگشائید و همان خطاهای خود را از سر بگیرید. هر گاه شما در خطاهای خود پافشاری کنید، یقین آینده ملت فلاکت‌بار خواهد بود، اما من گمان میکنم که وضع خود شما نیز چندان بهتر نخواهد گردید. این مطلقاً صحیح و مسلم است، اگر سرسختان بورژوازی چین سر عقل نیایند، آینده تیره‌ای در انتظار آنها خواهد بود و خود را بسوی مرگ و نابودی خواهند کشاند. از اینرو ما امیدواریم که در چین جبهه متحد ضد ژاپنی حفظ گردد، با همکاری همه بجای آنکه انحصار یک داردسته در میان باشد، پیروزی مبارزه ضد ژاپنی تأمین شود؛ این تنها راه صحیح است و هر راه دیگری نا معقول است. اینست آنچه که ما کمونیستها صمیمانه به آنها توصیه میکنیم و دیگر ما را سرزنش نکنید که شما را از پیش اخطار نکردیم.

این گفتار قدیم چینی که «اگر خوراکی هست بگذار همه بخورند»، سرشار از حقیقت است. از آنجا که همه با دشمن نبرد میکنند، باید همه امکان تغذیه داشته باشند، باید همه حق کار و حق آموزش داشته باشند. روشی مانند «همه چیز مال من» و «هیچکس جرأت نمیکند به من ضرر

برساند ، چیزی جز نیرونگهای کهنه ارباب فئودال نیست . در سالهای
 ۴۰ قرن بیستم ، این روش کهنه دیگر ارزشی ندارد .
 ما کمونیستها هرگز افراد انقلابی را نمی‌رانیم ، ما با کلیه طبقات
 و قشرها و تمام احزاب و سازمانهای سیاسی و شخصیت‌هایی که بخواهند تا
 پایان با ژاپن مبارزه کنند ، جبهه متحد را حفظ و همکاری طولانی خواهیم
 کرد . اما اگر کسانی بخواهند حزب کمونیست را کنار بزنند ، این کار
 شدنی نیست ؛ اگر کسانی بخواهند جبهه متحد را برهم زنند ، این کار نیز
 شدنی نیست . چین باید جنگ مقاومت را ادامه دهد ، وحدت و پیشرفت
 خود را دنبال کند ؛ اگر کسانی بخواهند تسلیم شوند ، تفرقه ایجاد کنند
 و به عقب برگردند ، ما آنها را تحمل نخواهیم کرد .

۸ - رد قافیه‌بافی "چپ"

اگر جایی برای راه سرمایه‌داری تحت دیکتاتوری بورژوازی نیست ،
 آیا ممکن است راه سوسیالیسم را تحت دیکتاتوری پرولتاریا دنبال کرد ؟
 نه ، این نیز غیر ممکن است .

شک نیست که انقلاب هنوز در نخستین مرحله خویش است ، و در آینده
 به مرحله دوم ، به سوسیالیسم تکامل خواهد کرد . چین تنها وقتی سعادت
 واقعی را خواهد دید که بدوران سوسیالیسم وارد شود . اما امروز هنوز
 زمان برقراری سوسیالیسم نیست . وظیفه کنونی انقلاب چین نبرد با امپریالیسم
 و فئودالیسم است ، و تا زمانیکه این وظیفه پایان نپذیرد ، از سوسیالیسم
 سخن هم نمیتواند بمیان آید . انقلاب چین باید ناگزیر دو مرحله را بپیماید :
 ابتدا مرحله دموکراسی نوین و تنها پس از آن مرحله سوسیالیسم . بعلاوه

مرحله نخستین بس طولانی خواهد بود و نمیتوان آنرا در ظرف يك صبح تا شام با تمام رسانید . ما مردمان تخیلی نیستیم ، و نمیتوانیم از شرایط واقعی کنونی دور شویم .

پاره‌ای مبلغان بدخواه عمداً این دو مرحله مختلف انقلاب را باهم مخلوط میکنند و به توصیه باصطلاح " تئوری انقلاب واحد " میپردازند تا نشان دهند که سه اصل خلق تمام مراحل انقلاب را در بر میگیرد و کمونیسم علت وجودی خود را از دست داده است ؛ آنها از این " تئوری " استفاده میکنند برای آنکه با کمونیسم و حزب کمونیست ، با ارتش هشتم ، با ارتش چهارم جدید و با منطقه مرزی شنسی - گان سو - نین سیا بشدت مخالفت ورزند . هدف آنها اینست که هرگونه انقلابی را از اساس براندازند ، علیه انقلاب پیگیر بورژوا - دموکراتیک و جنگ پیگیر مقاومت ضد ژاپنی مبارزه کنند و بالاخره افکار عمومی را برای تسلیم در برابر تجاوزکاران ژاپنی آماده و مهیا سازند . این وضع را امپریالیستهای ژاپن از روی نقشه ایجاد کرده‌اند . زیرا امپریالیستهای ژاپن پس از اشغال اوهان در یافتند که تنها با نیروی نظامی نمیتوان چین را به اسارت در آورد ، و آنگاه آنها به حمله سیاسی و تطمیع اقتصادی پرداختند . حمله سیاسی برای آن است که عناصر متزلزل جبهه ضد ژاپنی را فریب دهد ، جبهه متحد را به تفرقه بکشاند و همکاری میان گومیندان و حزب کمونیست را برهم زند . تطمیع اقتصادی عبارت از " همکاری در اداره مؤسسات صنعتی " است . تجاوزکاران ژاپنی در چین مرکزی و چین جنوبی به سرمایه‌داران چینی اجازه داده که تا ۵۱ درصد در سرمایه‌گذاری شرکت کنند و ۴۹ درصد دیگر سهم سرمایه ژاپنی باشد ؛ و در چین شمالی به سرمایه‌داران چینی اجازه داده که تا ۴۹ درصد سرمایه‌گذاری شرکت کنند و ۵۱ درصد

دیگر از آن سرمایه ژاپنی باشد . تجاوزکاران ژاپنی همچنین به سرمایه‌داران چینی وعده کرده که مؤسسات قدیمی آنها را به آنان باز گردانند و ارزش این مؤسسات بحساب سهم سرمایه آنها گذاشته خواهد شد . بدین ترتیب بعضی از سرمایه‌داران بی‌وجدان تمام اصول اخلاقی را فراموش کرده و فقط سود را میبینند و اشتیاق فراوانی به این کار از خود نشان میدهند . بخشی از آنها بسرکردگی وان چین وی تسلیم گردیده‌اند . بخشی دیگر نیز که خود را در جبهه ضد ژاپنی پنهان ساخته‌اند ، در این اندیشه‌اند که بدشمن به پیوندند . اما آنها مانند دزدان بزدل میترسند که حزب کمونیست راه را بر آنها ببندد ؛ آنها بیشتر از این وحشت دارند که مردم داغ خائن بملت را بر پیشانی آنان بزنند . از ایشرو آنها گردهم جمع آمدند ، جلسه‌ای تشکیل دادند و طی آن تصمیم گرفتند که ابتدا در محافل فرهنگی و مطبوعاتی افکار عمومی را آماده سازند . نقشه که طرح شد دیگر کار را نباید کش داد ؛ آنها چندین متافزیک‌فروش (۸) را باضافه چند نفر تروتسکیست اجیر کردند تا قلم را مانند شمشیر بر افرازند ، سر و صدا راه بیندازند و بملاحظه ضرباتی وارد آورند . بدین ترتیب بنجلهائی از انبان خود در آوردند ، مانند : ” تئوری انقلاب واحد “ و افسانه‌هائی که گویا کمونیسم متناسب با شرایط ملی چین نیست ، حزب کمونیست در چین علت وجودی ندارد ، ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید در جنگ مقاومت ضد ژاپنی خرابکاری میکنند و بدون اینکه بجنگند بیجهت حرکت میکنند ، منطقه مرزی شنسی - گان سو - نین سیا یک تیول فئودالی است ، حزب کمونیست متعرد است ، طالب وحدت نیست و فقط در جستجوی آنست که توطئه و اغتشاش بر پا کند . هدف آنها اینست که کسانی را که نمیدانند در دنیا چه میگردد ، فریب دهند و سرمایه‌داران بتوانند در فرصت مناسب با اقامه دلائل موجه

۴۹ یا ۵۱ درصد را بچیب بزنند و منافع قاطبه ملت را درست بدشمن بفروشند. این آن چیزی است که درباره آن میگویند: "تیر و ستون را بدزد و باچوبهای پوسیده آنها را عوض کن" — تدارك ایدئولوژیک و زمینه‌سازی افکار عمومی پیش از تسلیم است. این آقایان که با قیافه جدی "تئوری انقلاب واحد" را به پیش میکشند و با کمونیسم و حزب کمونیست مبارزه مینمایند، در واقع بخاطر چیز دیگر بجز ۴۹ یا ۵۱ درصد کار نمیکنند و چه زنجی در این راه بر خود هموار کرده‌اند! "تئوری انقلاب واحد" تئوری اعراض از انقلاب است، اینست کنه مطلب.

اما گروه دیگری از مردمان نیز هست که شاید مقاصد بدی نداشته باشند و فقط "تئوری انقلاب واحد" و تصور کاملاً ذهنی "انجام انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی بیکبار" آنها را گمراه ساخته است؛ آنها توجه ندارند که انقلاب به مرحله‌ها تقسیم میشود و باید اجباراً از انقلابی به انقلاب دیگر رفت و "انجام دو انقلاب بیکبار" امکان‌ناپذیر است. چنین نظریاتی که مراحل انقلاب را باهم مخلوط میکنند و از کوششی که در برابر وظیفه کنونی لازم است می‌کاهد، بنوبه خود بسیار زیان‌بخش است. این درست است اگر گفته شود که از دو مرحله انقلاب، مرحله نخستین شرایط مرحله دوم را فراهم می‌سازد و هر دو مرحله باید بهم متصل باشد، بدون اینکه امکان داده شود یک مرحله دیکتاتوری بورژوازی میان آنها فاصله افتد. اینست تئوری مارکسیستی تکامل انقلاب. این ادعا که انقلاب دموکراتیک دارای وظیفه معینی نیست و زمان معینی بدان اختصاص ندارد و وظیفه دیگری مثلاً وظیفه انقلاب سوسیالیستی را — که تنها میتواند در زمان دیگری انجام یابد — میتواند همراه با وظیفه انقلاب دموکراتیک انجام داد و این را "انجام دو انقلاب بیکبار" نامیدن، یک

پندار واهی است که انقلابیون واقعی آنرا نمیپذیرند .

۹ - رد سرسختان

حال سرسختان بورژوازی بنوبه خود پا بیدان نهاده و میگویند :
 خوب ! شما کمونیستها سیستم اجتماعی سوسیالیستی را بمرحله بعدی
 موکول و اعلام کرده‌اید که "سه اصل خلاق امروز برای چین ضروری
 است و حزب ما آماده است بخاطر تحقق کامل آن مبارزه کند" (۹) ، پس
 موقتاً کمونیسم خود را جمع کنید . چنین سخنانی زیر عنوان "دکترین
 واحد" اخیراً به فریادهای دیوانه‌واری بدل شده است . این فریاد در
 ماهیت خود معرف تمایلات سرسختان به استبداد بورژوائی است . اما با لحن
 مؤدبانه میتوان این فریاد را فقدان مطلق عقل سلیم نامید .

کمونیسم سیستم کامل و واحدی از ایدئولوژی پرولتاریائی و در عین
 حال نظام اجتماعی نوینی است که با هر سیستم ایدئولوژیک و نظام اجتماعی
 دیگر تفاوت دارد و کاملترین ، مترقی‌ترین ، انقلابی‌ترین و منطقی‌ترین
 آنها در سراسر تاریخ بشریت است . سیستم ایدئولوژیک و نظام اجتماعی
 فتودالی دیگر به موزه تاریخ سپرده شده است . سیستم ایدئولوژیک و نظام
 اجتماعی سرمایه‌داری نیز در بخشی از جهان (در اتحاد شوروی) در
 موزه نهاده شده و در کشورهای دیگر چون "آفتابی که در پشت کوههای
 باختر فرومینشیند و محتضریکه بسرعت خاموش میشود" میماند که عنقریب
 به موزه تاریخ سپرده خواهد شد . تنها سیستم ایدئولوژیک و نظام اجتماعی
 کمونیستی مانند بهمنی که از کوه فرو غلظد و آذرخشی که آسمان را روشن
 کند ، جوشان و خروشان بر سراسر جهان دامن میگسترده و بهار دل‌انگیز

خود را می‌پرورد. از زمانی که کمونیسم علمی در چین راه یافت، افق دید مردم وسعت گرفت و انقلاب چین نیز سیمای خود را تغییر داد. بدون هدایت کمونیسم انقلاب دموکراتیک چین هرگز توفیق نخواهد یافت، چه رسد به مرحله بعدی انقلاب. اینست دلیل اینکه سرسختان بورژوازی با چنان فریادهای بلند "جمع کردن" کمونیسم را مطالبه میکنند. معذک این "جمع کردن" در واقع غیرممکن است، زیرا بمحض اینکه "جمع شود"، چین به انقیاد در خواهد آمد. کمونیسم برای دنیای امروز اختر راهنماست؛ برای چین امروزی نیز چنین است.

چه کسی نمیداند که حزب کمونیست در موضوع سیستم اجتماعی دو برنامه دارد - برنامه آتی و برنامه آتی یا برنامه حداقل و برنامه حداکثر: دموکراسی نوین برای حال و سوسیالیسم برای آینده؛ اینها دو جزء از یک کل ارگانیک‌اند و بوسیله تعام سیستم ایدئولوژیک کمونیستی هدایت میشوند. آیا کمال بی‌عقلی نیست که دیوانه‌وار فریاد بر میاورند که باید کمونیسم را "جمع کرد" به این دلیل که برنامه حداقل حزب کمونیست اساساً همانند اصول سیاسی سه اصل خلق است؟ برای ما کمونیستها درست بمناسبت شباهت اساسی میان اصول سیاسی سه اصل خلق و برنامه حداقل ماست که میتوانیم "سه اصل خلق را بعنوان پایه سیاسی جبهه متحد ضد ژاپنی" بشناسیم و بپذیریم که "سه اصل خلق امروز برای چین ضروری است و حزب ما آماده است بخاطر تحقق کامل آن مبارزه کند"؛ در غیر اینصورت چنین امکانی وجود نمیداشت. جبهه متحد کمونیسم و سه اصل خلق در مرحله انقلاب دموکراتیک همین است. وقتی دکتر سون یاتسن میگفت: "کمونیسم دوست خوب سه اصل خلق است" (۱۰)، او درست بهمین جبهه متحد اشاره میکرد. انکار کمونیسم در حقیقت

انکار جبهه متحد است . سرسختان درست به این علت که میخواهند دکتري
حزب واحد خود را بکار بندند و جبهه متحد را انکار کنند ، برای انکار
کمونيسم چنين مهملائي بهم بافته اند .

تئوري " دکتري واحد " نیز مزخرف است . تا زمانیکه طبقات وجود
دارند ، بتعداد طبقات دکتري وجود خواهد داشت و حتی گروه های مختلف
هر طبقه دکتري خاص خود را دارند . در حالیکه طبقه فئودال فئوداليسم
را دارد ، بورژوازي کاپيتاليسم را ، بودائيستها بودائيسم را ، مسيحي ها
مسيحيت را ، دهقانان چند خدائيسگري را و در ساليان اخير مردمانی پیدا
ميشوند که کماليسم ، فاشيسم ، ويتاليسم (۱۱) ، " دکتري توزيع
بر حسب کار " (۱۲) را توصیه میکنند ، برای چه پرولتاريا نمیتواند کمونيسم
را داشته باشد ؟ در حالیکه " ايسم های " بيشماری يافت ميشوند ، پس
برای چه فقط در برابر کمونيسم فریاد بر میاورند که باید آنها " جمع
کرد " ؟ راست بخواهی ممکن نیست آنها " جمع کرد " . بهتر است
مسابقه ای برقرار شود . اگر کمونيسم باخت ، ما کمونيستها این باخت
را با خوشروئی میپذیریم . اما اگر اينطور نیست ، بگذار این " دکتري
واحد " که بر خلاف اصل دموکراسی است ، هر چه زودتر " جمع شود " !
برای رفع سوء تفاهات و برای گشودن چشمهای سرسختان باید با وضوح
تفاوتها و شباهت میان سه اصل خلق و کمونيسم را نشان داد .
اگر دو دکتري — سه اصل خلق و کمونيسم را با هم مقایسه کنیم ،
در آنها شباهت و تفاوتهاي خواهيم يافت .

اولا شباهت . این شباهت در برنامه سياسي اساسی دو دکتري برای
مرحله انقلاب بورژوا - دموکراتیک در چین است . سه اصل سياسي انقلابی :
ناسیوناليسم ، دموکراسی و رفاه خلق بر طبق تفسیری که دکتر سون یاتسن